

### مسابقه تیزهوش پروری در نظام آموزشی

مدتی پیش دختر نوجوانی را با برجسب تیزهوش به همراه مادرش جهت مشاوره در کلینیک ویزیت کردم. مصاحبه بالینی با این دختر نوجوان که از نظر سازمان‌یافتگی روانی کاملاً بهم‌ریخته بود آشکار ساخت که از سال‌های پیش دبستانی با اصرار و هدایت والدین در کلاس‌ها و دوره‌های آموزشی مختلف شرکت کرده است و به جای کودکی کردن و پیشرفت کردن همسو با وضعیت تحولی خود، همواره با انتظارات بیش از حد والدین کمال‌گرای خود مواجه بوده است. والدین این دانش‌آموز با انواع تشویق‌های مادی و غیرمادی از دوران کودکی اولیه از آغاز تا پایان روز کودک خود را روانه کلاس‌های متعدد می‌کردند و کودک بعد از آن تا نصفه‌شب مشغول انجام تکالیف کلاس‌های مختلف بود. این دانش‌آموز بالاخره با آموزش‌های فشرده و دوپینگ آموزشی وارد مرکز تیزهوشان شده است و به خاطر فشارهای بیش از حد درسی که ناهمسو با وضعیت شناختی او بودند، کام‌نیافتگی‌های متعددی که تجربه می‌کرد، و قرار گرفتن در این صحنه چالش‌برانگیز رقابت منفی که مثل سم روانش را افسرده کرده بود از نظر وضعیت روان‌شناختی کاملاً فرو ریخت. حتی مادرش به او اصرار می‌کرد برای انتخاب دوست چه از جنس موافق و چه از جنس مخالف باید از مراکز تیزهوشان مختلف انتخاب کند.

حال به این مورد توجه کنید. مدتی پیش در بازدید از یک مرکز کودکان با نیازهای ویژه از طریق مصاحبه با معلم از وضعیت دانش‌آموزی باخبر شدم که هر هفته فقط سه روز به مدرسه می‌آمد و در این سه روز نیز همیشه با یک‌الی دو ساعت تأخیر در مدرسه حضور می‌یافت. پیگیری علت این مسئله از مادر کودک مشخص کرد که خانواده به علت نداشتن هزینه ایاب و ذهاب و خرج تحصیل، فرزند خود را هر روز به مدرسه نمی‌فرستد و دانش‌آموز روزهایی را که در مدرسه حضور می‌یابد نیز به مدت بیشتر از یک ساعت با پای پیاده می‌آید و به همین خاطر ساعت ده صبح به مدرسه می‌رسد.

و اما مورد سوم دانش‌آموزی است که در مدرسه و کلاس درس به ظاهر از هیچ انگیزه تحصیلی برخوردار نیست و در کلاس درس به طور مداوم کسل و در حال چرت زدن است، با این حال از عملکرد تحصیلی بالایی برخوردار است و به راحتی بهترین نمرات را در ارزیابی‌های آموزشی به دست می‌آورد. ارزیابی زمینه شناختی این کودک مشخص کرد که از ضریب هوشی ۱۴۰ برخوردار است. نوجوان اول، دانش‌آموزی با هوش متوسط در مرکز تیزهوشان بود. کودک دوم دانش‌آموزی با هوش کمتر از ۷۰ در مدرسه کودکان با نیازهای ویژه، و مورد سوم دانش‌آموزی تیزهوش در مدرسه عمومی بود.

بحث ما در این گفتگوی کوتاه، موضوع شیوه‌های آموزشی غالب در کشور ما (روی آورد جداسازی آموزشی در مقابل روی آورد آموزش تلفیقی) و مزایا و معایب هر کدام از آنها نیست، که تیز کردن نگاه‌ها به برخی شیوه‌های غالب آموزشی و پرورشی کودکان توسط والدین و نظام آموزشی کشور است؛ شیوه‌هایی که سلامت و پویایی نظام آموزشی را تهدید می‌کند.

به راستی آیا ما حق داریم بهترین امکانات آموزشی و فن‌آوری را برای افراد تیزهوش و یا نخبه کشور فراهم کنیم و از سوی دیگر افراد با هوش متوسط یا پایین‌تر از متوسط از امکانات ایاب و ذهاب و یا اساسی‌ترین نیازهای خود محروم باشند؟ آیا در شرایطی که دانش‌آموز کم‌شنوایی از داشتن سمعک مطلوب و در نتیجه از نعمت شنوایی محروم است، باید امکانات فراوانی برای پرورش دانش‌آموزان تیزهوش در مراکز تیزهوشان وجود داشته باشد؟ آیا می‌توان بهترین نیروهای متخصص را برای آموزش و توانبخشی افراد با هوش بالاتر از متوسط تجهیز کرد ولی افراد با نیازهای ویژه از برآوردن نیازهای اولیه و اساسی خود محروم باشند و کمترین نیروی متخصص و امکانات آموزشی و توانبخشی را برای آنها در نظر گرفت؟ آیا جامعه می‌تواند به سمت نخبه‌پروری و تیزهوش‌پروری پیش

برود؟ والدین تا چه حد حق دارند در مسیر تحول کودک خلل ایجاد کنند و فرزندان خود را به سمت و سوی مورد تأییدشان که تا حدی برخاسته از ضمیر ناخودآگاه و عقده‌های روانی حل نشده‌شان است پیش ببرند؟ آیا نگاه تیزهوش پروری در جامعه باعث میل به برتری جویی و کمال‌گرایی منفی و رقابت ناسالم نمی‌گردد؟

واقعیت این است که روی آورد آموزشی غالب والدین و نظام آموزش و پرورش جامعه کنونی ما، تیزهوش پروری است و تحصیل کودکان و نوجوانان در مدارس تیزهوشان به یک ضرورت فراگیر برای خانواده‌ها تبدیل شده است. والدین کشور ما به هر قیمتی به دنبال داشتن فرزندان تیزهوش هستند؛ به قیمت کلاس‌ها و دوره‌های فوق برنامه متعدد و استخدام معلمان خصوصی مختلف، به قیمت پر کردن تمام ساعت‌های تفریح و ورزش و شادی و شیرینی فرزند خود با مواد آموزشی گوناگون، به قیمت فرو ریختن تمام مبانی اخلاقی و رفتاری کودک، و به قیمت بر هم زدن سازش‌یافتگی روانی فرزند و ... . نظام آموزشی نیز درگیر همین ماجراست. در این میان عده‌ای نیز بازار مکاره راه انداختند و با ایجاد کلاس‌های تقویتی و تست‌زنی، قبولی در مدارس تیزهوشان را به خانواده‌های کودکان وعده می‌دهند و بیچاره کودکان معصوم بینوایی که در شیرین‌ترین روزهای زندگی اسیر گردابی به نام کلاس‌های آموزشی گوناگون شده‌اند تا با هدف رسیدن والدین به آرزوهایشان به زور دوپینگ این کلاس‌ها شاید تیزهوش شوند.

درد کنکور و تب و تاب دانشگاه برای خانواده‌ها و دانش‌آموزان کم بود که درد و دغدغه تحصیل در مدارس تیزهوشان به آن افزوده شد. هر مدرسه سعی می‌کند با برگزاری انواع کلاس‌های آموزشی و دوره‌های فوق برنامه و آموزش کتاب‌ها و محتوای آموزشی غیراستاندارد علاوه بر برنامه و محتوای آموزشی رسمی، و به کارگیری شبه‌روان‌شناسان کودک و خط‌کشی و طبقه‌بندی دانش‌آموزان بر اساس طراز ذهنی آنها، از دیگر مدارس سبقت بگیرد و هر سال دانش‌آموزان تیزهوش بیشتری را تحویل مراکز تیزهوشان و یا تحویل جامعه دانشگاهی دهد. در جامعه نیز همین وضعیت حاکم است. افراد تیزهوش در هر رشته و یا تخصص علمی، ورزشی، هنری و ... از امکانات بیشتری برخوردار هستند و بیشتر به چشم می‌آیند.

این که غالب بودن نگاه تیزهوش پروری در جامعه باعث شکل‌گیری چنین دیدگاهی در مدارس می‌شود و در نتیجه والدین نیز به این سمت و سو سوق پیدا می‌کنند مهم نیست، آنچه مهم است عواقب و پیامدهای مضر و ناسالم این نوع نگرش تربیتی است. دیدگاه تیزهوش پروری باعث رقابت ناسالم، کمال‌گرایی و شقه شقه شدن جامعه می‌گردد. اگر تمام انگشتان یک دست هم‌اندازه و هم‌شکل باشند دست بی‌خاصیت و بدترکیب می‌شود. به نظر می‌رسد هدف از آموزش را گم کرده‌ایم و نظام آموزشی مان به یک رنسانس و تحول اساسی نیازمند است. هر کدام از کودکان دارای ویژگی‌های شناختی، عاطفی و روانی خاص خود هستند که باید با ارزیابی همه‌جانبه، امکانات مطلوب و متناسبی را دریافت کنند. جامعه ایده‌آل جامعه‌ای است که تمامی افراد آن با پذیرش اصل تفاوت‌های فردی بتوانند در کنار یکدیگر زندگی و پیشرفت کنند، بدون این که برای ارضای نیازهای خود، دیگران را از نیازهای اساسی‌شان محروم کنند.

## دکتر عباسعلی حسین‌خانزاده

دانشیار روان‌شناسی دانشگاه گیلان